

عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس های پیرامون راهبری
ربای لرد جانانان ساکس



با سپاسگزاری از بنیاد خیریه موريس ول برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

نگریستن به بالا: بشالخ

Looking Up: Beshallach 5781

بنی اسرائیل از دریای سرخ عبور کردند. ناممکن اتفاق افتاد. قدرتمندترین ارتش دنیای باستان یعنی مصریان با ارايه های اسبدار خوش ساخت خود شکست خورده بود. بنی اسرائیل اینک آزاد بودند. اما آسایش آنها کوتاه مدت بود. تقریباً بیدرنگ با حمله عمالق روبه رو و ناچار به جنگیدن شدند، اما این بار بدون هیچ کمک آشکاری از سوی خداوند. آنها جنگیدند و پیروز شدند. این لحظه ای تعیین کننده در تاریخ بود، نه فقط برای بنی اسرائیل، بلکه برای موسی و رهبری قوم توسط او.

تضاد میان قبل و بعد از دریای سرخ از این شدیدتر نمی شد. قبل از دریای سرخ وقتی با سپاه مصریان روبه رو شدند، موسی به مردم گفت: "صبر کنید تا ببینید که امروز خدا برای شما چه نجاتی می فرستد... خدا برای شما خواهد جنگید؛ شما فقط باید ساکت باشید." (خروج ۱۴:۱۳)، به بیان دیگر: هیچ کاری نکنید. خدا برای شما خواهد جنگید. و چنین کرد.

اما در مورد عمالق موسی به یهوشوع گفت: "برای ما مردانی برگزین و جنگ علیه عمالق را تدارک بین." (خروج ۹:۱۷). یهوشوع چنین کرد و قوم به جنگ رفت. این چرخشی بزرگ بود: بنی اسرائیل از شرایطی که رهبر آنها (به کمک خدا) همه کارها را برای قوم کرد، به شرایطی رفتند که رهبر، قوم را توانمندی بخشید تا خودشان به جنگ بروند.

توراه در طول روایت نبرد، توجه ما را به یک ریزه کاری جلب می کند. موسی بالای یک بلندی رفته، با عصایی در دست نبرد را تماشا می کند:

تا زمانی که موسی دست هایش را بالا نگه می داشت، بنی اسرائیل پیروز می شدند، اما وقتی دست هایش را پایین می آورد، عمالق پیروز می شدند. وقتی دست های موسی خسته شدند، سنگی برداشتند و زیر او گذاشتند تا بتواند روی آن بنشیند. اهرون و خور هر یک از یک طرف دست های او را بالا نگه داشتند، و دست های او تا غروب آفتاب بالا بودند. (خروج ۱۱-۱۲:۱۷)

اینجا چه خبر است؟ این پاراشا را می توان به دو صورت خواند: عصایی که در دست های افراشته موسی بود – همان عصایی که معجزه های نیرومند مصر و دریا را انجام داد – می تواند نشانه ای باشد بر این که پیروزی بنی اسرائیل یک پیروزی معجزه آسا بود. همچنین می تواند به سادگی یک یادآوری به بنی اسرائیل باشد که خدا با آنها است و به آنها قدرت می دهد.

یک میثنا به گونه ای بسیار غیرمعمول [از آنجا که میثنا در مجموع بیشتر یک کتاب قانون است تا تفسیر توراه]، این مسئله را چنین حل می کند:

آیا دست های موسی جریان جنگ را به سوی پیروزی یا شکست هدایت می کنند؟ اما متن اشاره دارد که هر زمان که بنی اسرائیل به بالا و به سوی پدر خود در آسمان می نگرستند، برنده می شدند و در غیر این صورت شکست می خوردند.¹

¹ Mishnah Rosh Hashanah 3:8.

متن می‌شنا روشن است. نه عصا و نه دست‌های افراشته موسی معجزه نکردند. آنها فقط نشانی هستند بر این که بنی اسرائیل به سوی آسمان نگریستند و به یاد آوردند که خدا با آنها است. ایمان به آنها اعتماد به نفس و شهامت پیروز شدن را داد.

در اینجا یک درس اساسی پیرامون رهبری داده می‌شود. یک رهبر باید گروه خود را توانمند سازد. رهبران همیشه نمی‌توانند به جای گروه، کارها را انجام دهند؛ افراد گروه باید کارهای خود را انجام دهند. اما رهبر باید همزمان به آنها اعتماد به نفس کامل بدهد که می‌توانند و موفق می‌شوند. رهبر مسئول حال و روحیه آنها است. هنگام جنگ یک فرمانده نباید کوچکترین نشانه‌ای از ضعف، تردید و ترس بروز بدهد. این همیشه آسان نیست، چنانکه در پاراشای این هفته می‌بینیم. دست‌های افراشته موسی "خسته شدند". همه رهبران لحظه‌های فرسودگی خود را دارند و در چنین لحظاتی رهبر به حمایت نیاز دارد؛ حتی موسی به یاری اهرن و خور نیاز داشت که به او کمک کردند موقعیت خود را حفظ کنند. در پایان اما دست‌های افراشته او نشانه‌ای بودند بر این که بنی اسرائیل نیاز داشتند که خدا به آنها قدرت پیروزی بدهد و موفق شدند. به واژگان امروزی، یک رهبر به هوش عاطفی نیاز دارد. دانیل گلن که برای پژوهش‌هایش در این زمینه شناخته شده، استدلال می‌کند که یکی از مهمترین وظایف یک رهبر، شکل دادن و تقویت روحیه گروه خود است:

رهبران بزرگ ما را به حرکت وامی‌دارند. آنها شور و شوق ما را برمی‌انگیزند و به بهترین شکل، الهام بخش ما می‌شوند. وقتی می‌کوشیم توضیح دهیم که چرا رهبران تاثیرگذار هستند، از استراتژی، دورنما یا افکار نیرومند سخن می‌گوییم. اما واقعیت بسیار ابتدایی‌تر است: رهبری موفق از راه عواطف کار می‌کند.²

گروه‌ها خلق و خویهای عاطفی خاص خود را دارند. آنها به عنوان فرد می‌توانند غمگین یا شاد، پرتحرک یا آرام، ترسان یا دلیر باشند. اما وقتی به عنوان یک گروه گرد هم می‌آیند، فرایند همخوانی یا همسانی عاطفی بین آنها برقرار می‌شود و آنها شروع به احساس‌های مشابه می‌کنند.

² Daniel Goleman, *Primal Leadership*, (Boston: Harvard Business Review Press), 2002, 3.

دانشمندان با آزمایش نشان داده اند که چگونه دو نفر ظرف پانزده دقیقه پس از آغاز یک گفتگو، علایم روحی مشابه مانند ضربان قلب هماهنگ از خود نشان می دهند. "وقتی سه غریبه یک یا دو دقیقه با سکوت روبه روی هم می نشینند، آن یکی که از نظر عاطفی فعالتر است، بدون گفتن هیچ کلامی، حالت خود را به دو نفر دیگر انتقال می دهد."³

اساس فیزیولوژیک این فرایند که "رفتار آینه وار" نام دارد، در سال های اخیر بسیار مورد پژوهش و مشاهده حتی در میان خانواده میمون سانان قرار گرفته است. این پدیده اساس همحسی است که طی آن ما به عواطف دیگران وارد و در آنها شریک می شویم.

این اساس یکی از مهمترین نقش های یک رهبر است. این او است که بیشتر از دیگران، روحیه گروه را تعیین می کند. گلمن در چندین بررسی علمی نشان می دهد چگونه رهبران، نقشی کلیدی در تعیین عواطف مشترک گروه دارند:

رهبران ذاتا بیش از دیگران حرف می زنند و آنچه می گویند دقیقتر شنیده می شود... اما تاثیر آنها روی عواطف دیگران فراتر از سخنانی است که می گویند. در این بررسی ها حتی وقتی رهبران سخن نمی گفتند، توجه بیشتری به آنها می شد تا به هر کس دیگر در گروه. وقتی مردم از کل گروه پرسشی پرسیدند آنها چشم به واکنش عاطفی رهبر خود به عنوان معتبرترین واکنش، دوختند و خود را با آنها هماهنگ کردند، به ویژه در موقعیت های مبهم که اعضای گوناگون واکنش های متفاوت داشتند. به یک معنا، رهبر، استاندارد عاطفی را تعیین می کند.⁴

وقتی به رهبری می پردازیم، حتی نشانه های غیرگفتاری اهمیت دارند. رهبران دستکم در حضور همگان باید اعتماد به نفس نشان دهند، حتی وقتی درون آنها پر از تردید و شک است. اگر آنها ترس های شخصی خود را در کلام یا حرکات خود برملا کنند، می توانند روحیه گروه را از بین ببرند.

³ Ibid., 7.

⁴ Ibid., 8.

هیچ مثالی نیرومندتر از رویدادی نیست که طی آن پسر داوود پادشاه به نام ابشالوم علیه پدر خود کودتا نموده و خود را به جای او پادشاه اعلام می کند. سپاهیان داوود شورش را فرو می نشانند و در این میان، موهای ابشالوم به درخت گیر می کند و یعقوب، فرمانده ارشد داوود، او را تا حد مرگ چاقو می زند.

داوود با شنیدن این خبر درهم می شکند. پسرش علیه او شوریده بود، اما او همچنان پسرش بود و از این رو داوود فرومی ریزد. او صورت خود را می پوشاند و فریاد می زند: "آه پسرم ابشالوم! آه ابشالوم، پسرم، پسرم!". خبر سوگواری داوود به سرعت در میان سپاهیان منتشر شد و آنها نیز به دلیل همسان شدن عاطفی در سوگواری فرو رفتند. یعقوب این رویداد را همچون یک مصیبت می بیند. سپاهیان خطر بزرگی را برای طرفداری از داوود علیه پسرش به جان خریده بودند. آنها دیگر نمی توانستند به پیروزی خود ببالند بی آنکه ابهام پدید آورند و روحیه خود را ببازند:

سپس یعقوب به دربار نزد شاه رفت و گفت: "امروز تو همه سپاهیان خود را که جان تو و پسران و دختران و همسران و کنیزانت را نجات دادند، تحقیر کرده ای. تو آنهایی که از تو متنفرند را دوست داری و از آنهایی که دوست دارند، نفرت داری. امروز نشان دادی که فرماندهان و سپاهیان آنها برای تو هیچ اهمیتی ندارند. می بینم که دلت می خواست امروز ابشالوم زنده بود و همه ما مرده بودیم. اینک بیرون برو و به مردان خود روحیه بده. به خداوند سوگند که اگر بیرون نروی تا غروب هیچ مردی با تو نخواهد ماند. این رسوایی بدتر از هر چیزی دیگری که از جوانی بر سرت آمده، خواهد بود." (کتاب شمویل ۶: ۱۹)

داوود پادشاه توصیه یعقوب را اجرا می کند. او می پذیرد که سوگواری زمان و مکان خاصی دارد که در این زمان و مکان و از همه مهمتر در حضور همگان مناسب نیست. اینک زمان آن رسیده که از سپاهیان برای شهادت در دفاع از شاه تشکر کند.

یک رهبر باید گاه عواطف خود را خاموش سازد تا روحیه پیروان خود را حفظ کند. موسی در رویداد جنگ با عمالق که نخستین جنگ بنی اسرائیل بود که می بایست خودشان می جنگیدند، نقشی

حیاتی داشت. او باید به مردم از این راه که آنها را به نگرستن به بالا وادارد، اعتماد به نفس می داد.

در سال ۱۸۷۵ یک باستان شناس تازه کار به نام مارچلینو ساتولا شروع به حفاری در غار التامیر در نزدیک ساحل شمالی اسپانیا کرد. ابتدا چیزهای چندان جالب توجهی پیدا نکرد، اما کنجکاو او با بازدید از موزه پاریس در سال ۱۸۷۸ دوباره جان گرفت، زیرا آنجا کلکسیون از ابزارهای دوران یخبندان برپا بود و اشیاء هنری به نمایش گذاشته شده بودند. او که مصمم به یافتن اشیاء باستانی بود، در سال ۱۹۷۹ به غار بازگشت.

یک روز دختر نه ساله اش، ماریا را با خود برد. وقتی او در غار جستجو می کرد، دخترش درون غار پیش رفت و با کمال حیرت روح دیوار بالای سر خود چیزی دید و فریاد کشید: "نگاه کن پاپا! گاو". در واقع آنها گاو میش بودند. او به یکی از بزرگترین کشف های دوران ماقبل تاریخ تا آن زمان دست یافته بود. نقاشی های باشکوه غار التامیرا که قدمتی حدود ۲۵۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ سال داشتند، آنقدر غیرمنتظره بودند که بیست و پنج سال طول کشید تا اصالت آنها تایید شود. چهار سال ساتولا در چند قدمی آن گنجینه عظیم بود اما به یک دلیل از آن غافل مانده بود: او فراموش کرده بود که به بالا بنگرد.

این یکی از بن مایه های تکرارشونده تنخ [توراه، کتب انبیاء و کاتبان] است: اهمیت نگرستن به بالا. یسعیا می گوید: "چشمانت را به بلندی بدوز و بین چه کسی این چیزها را آفریده است." (یسعیا ۴۰:۲۶). داوود پادشاه در مزمور ۱۲۱ گفت: "چشمانم را به بلندی ها می دوزم. از آنجا برای من کمک می رسد". موسی در سفر تثنیه به بنی اسرائیل می گوید که سرزمین موعود مانند دلتای نیل دشتی مسطح نخواهد بود که در آن وفور آب و محصول باشد. آنجا سرزمینی خواهد بود پر از تپه ها و دره ها و سراسر وابسته به باران های غیرقابل پیش بینی (تثنیه ۱۰-۱۱: ۱۱). آنجا سرزمینی خواهد بود که ساکنانش را وامی دارد که به بالا بنگرند. این همان کاری است که موسی هنگام نخستین جنگ برای قوم انجام داد. به آنها آموخت که به بالا بنگرند.

هیچ پیروزی سیاسی، اجتماعی یا اخلاقی بدون موانع وحشتناک به دست نمی آید. منافعی هستند که باید با آنها مقابله کرد، رفتارهایی هستند که باید تغییر کنند و مقاومت هایی باید برداشته شوند. مشکلات فوری هستند، اما هدف نهایی اغلب دور از دسترس می باشند. هر تلاش جمعی مانند هدایت یک قوم در بیابان به سوی مقصدی است که همیشه دورتر از آن است که با نگاه به نقشه می بینیم.

اگر به پایین و به مشکلات بنگری، تسلیم ناامیدی می شوی. تنها راه حفظ انرژی فردی و جمعی نگرستن به بالا و به سوی افق دوردست امید است. فیلسوف، لودویگ ویتگنشتاین یک بار گفت که هدف او در فلسفه این بود که "نشان دهد پشه چگونه از در بطری پر از پشه بیرون برود". پشه درون بطری گیر کرده. دنبال راه بیرون رفتن است. او بارها سر خود را به شیشه می کوبد تا آنکه از حال می رود و می میرد. اما در بطری تمام وقت باز بوده است. تنها چیزی که پشه فراموش می کند این است که به بالا بنگرد. گاهی ما نیز این چنین هستیم.

این وظیفه یک رهبر است که دیگران را توانمند سازد، اما این نیز وظیفه آنها است که الهام بخش باشند. این کاری است که موسی کرد وقتی بالای بلندی، جلوی چشمان مردم، دست ها و عصای خود را رو به آسمان گرفت. مردم با دیدن این صحنه دانستند که نجات خواهند یافت. "همان گونه که زخریای نبی گفت: "نه با زور یا قدرت، بلکه با روحیه" (زخریا ۴:۶). تاریخ یهود مجموعه ای است متکی به این اصل.

قومی کوچک که رویارو با دشواری همچنان به بالا می نگرند، بزرگترین پیروزی ها و عظیم ترین دستاوردها را به دست می آورند.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust